

داستان از آنجا آغاز می‌شود که پادشاه مرو موبد منیکان، در جشن بهاره به شهرو ملکه‌ی زیبا چهره‌ای در غرب ایران (ماه آباد) ابراز علاقه می‌کند. شهرو اما خود را در خزان زندگی می‌بیند و با این بهانه خواستگاری شاه را رد می‌کند. شاه از او می‌خواهد که اگر زمانی صاحب دختری شد، دختر را به ازدواج او درآورد و شهرو که فکر نمی‌کرد، دوباره باردار شود، با شاه پیمان می‌بندد، ولی دست تقدیر برایش جور دیگری رقم زده شده بود. پس از چندسال شهرو صاحب دختری شد و نامش را ویس گذاشت و او را به دایه‌ای در سرزمین خوزان سپرد. دایه سرپرستی کودکی دیگر یعنی رامین برادر موبد منیکان (پادشاه مرو) را هم به عهده داشت. دوسال بعد دایه به شهرو نامه نوشت که دیگر از پس هوسهای ویس بر نمی‌آید. و بدین ترتیب ویس به همدان برگردانده شد. «شهرو» مادر ویس به دلیل آن‌که دختر زیبای خود را در پی قولی که در گذشته‌ها داده بود، به عقد پادشاه پا به سن گذاشته مرو در نیاورد، او را به یکی از فامیل نزدیک خود شوهر می‌دهد. پادشاه مرو از این پیمان شکنی خشمگین شده به همین روی ارتشی آماده کرده و بعد از جنگ و پیروزی موبد، ویس را به سوی مرو می‌برد. میان راه پرده‌ی کالسکه‌ی ویس به کنار می‌رود و رامین با دیدن ویس زیبا روی، به او دل می‌بازد. ویس که هیچ علاقه‌ای به همسر جدید خود «موبد» نداشت، مرگ پدرش را بهانه کرد و از هم بستر شدن با او سرباز می‌زند. در این میان دایه ویس در دوران کودکی، خود را به مرو می‌رساند. دایه طلسمی می‌سازد و با آن طلسم، توان جنسی از موبد گرفته می‌شود و بر اثر طوفانی، طلسم برای همیشه گم می‌شود و موبد در ناتوانی جنسی باقی می‌ماند!!! از سوی دیگر، رامین دست به دامان دایه می‌شود تا آشنایی رامین را با ویس فراهم کند. ویس نیز به رامین دل می‌بازد. آنها با یکدیگر فرار کرده ولی شاه هر دو را دستگیر می‌کند. او از کشتن آنها گذشته ولی در هر زمانی که از کاخ دور می‌شد ویس را زندانی می‌کرد تا مبادا با رامین دیداری کند. با گفته‌های بزرگان مرو، رامین شهر را ترک می‌کند و ناچار زندگی جدیدی را با دختری از خانواده بزرگان پارتی بنام گل‌نار (معروف به گل) آغاز می‌کند. ولی یاد و خاطره ویس هرگز از اندیشه او پاک نمی‌شود و پس از مشاجراتی از یکدیگر جدا می‌شوند. رامین که اندیشه ویس را از یاد نبرده بود مشغول نوشتن نامه‌ای برای ویس می‌شود. تا سرانجام با پند دایه ویس تصمیم می‌گیرد که در هنگام شکار و نبود موبد کودتا کند و رامین را جای موبد بر تخت بنشانند. پس از شنیدن خبر مرگ شاه مرو، رامین به عنوان جانشین وی تاج سلطنت را بر سر می‌گذارد و زندگی رسمی خود را با معشوقه خود آغاز می‌کند تا روزی که ویس پس از سال‌ها به مرگ طبیعی فوت می‌شود. رامین که زندگی پر از رنجش را برای رسیدن به ویس سپری کرده بود با مرگ ویس کالبد او را در زیرزمینی قرار می‌دهد و پس از واگذاری تاج و تخت شاهی به پسر خود تا روز مرگ، به آتش‌کده و در کنار دخمه‌ی ویس می‌رود. پس از سه سال که رامین نیز می‌میرد، جسد او را در کنار ویس به خاک می‌سپارند و تن آن‌ها در این جهان و روان آن‌ها در مینو به یکدیگر می‌رسند.

درباره ویس و رامین

ویس و رامین یکی از داستان‌های عاشقانه‌ی ایران زمین است که سابقه‌ای بسیار طولانی دارد. حوادث داستان مربوط می‌شود به دوره‌ی اشکانی؛ اما در قرن پنجم هجری فخرالدین اسعد گرگانی به پیشنهاد حاکم اصفهان (ابوالفتح مظفر) آن را در تقریباً ۹۰۰۰ بیت به نظم می‌کشد.